



از سیاحت در یک حماسه

منطق روایی و وحدت هنری در شاهنامه

محمود امیدسالار

ترجمه مصطفی حسینی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ |

سرشناسه: امیدسالار، محمود، ۱۳۲۸ - Omidasalar, Mahmoud

عنوان و نام پدیدآور: از سیاحت در یک حماسه / محمود امیدسالار؛ ترجمه مصطفی حسینی.

مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۳۴۴ ص

شابک: ۹-۲۷۹-۴۵۶-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: Poetics and politics of Iran's national epic, the Shahnameh, 2011

موضوع: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ ق. شاهنامه -- نقد و تفسیر

موضوع: شعر حماسی فارسی -- قرن ۴ ق. -- تاریخ و نقد

موضوع: ویژگی‌های ملی ایرانی

موضوع: ایران -- تمدن

شناسه افزوده: حسینی، مصطفی، ۱۳۵۲ - مترجم

رده‌بندی کنگره: PIR ۴۴۹۵

رده‌بندی دیویی: ۸۱/۲۱

شماره کتابشناسی ملی: ۸۵۱۵۴۳۵

از سیاحت در یک حماسه

منطق روایی و وحدت هنری در شاهنامه

محمود امیدسالار

ترجمه مصطفی حسینی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Poetics and Politics of Iran's National Epic, The Shahnameh

Mahmoud Omidسالار

New York, Palgrave Macmillan, 2011

از سیاحت در یک حماسه

منطق روایی و وحدت هنری در شاهنامه

محمود امیدسالار

مترجم: مصطفی حسینی

طراح جلد: حبیب ایلون

چاپ اول: ۱۴۰۰

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

چاپ: آیکان

همه حقوق محفوظ است.

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتراز میدان ونک، شماره ۲۴۹۳

تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴



به ترزا پورتیلا امیدسالار، همسر، دوست، و همه دار و ندارم.

گر مرده بوم، برآمده سالی بیست
چه پنداری که گورم از عشق تهی ست
گر دست بر خاک نهی کاینجا کیست
آواز آید که: «حال معشوقم چیست؟»

ابوسعید ابی الخیر (۴۴۰-۳۵۷ ق)

به یادِ پدر بزرگ مادریم، شادروان امیدعلی حسینی (۱۳۶۰-۱۲۹۷ ش)،
که عشق به «شهنامه» را ازو دارم.
مصطفی حسینی

یاد و سپاس

هنگام ترجمه این اثر گران قدر، مجال گلگشتی دیگر در شاهنامه، اثر سترگ فرزانه فرهمند توس، برایم فراهم شد — از بخت شکر دارم و از روزگار هم. در ترجمه این اثر چند تن از دوستان و عزیزان مرا کمک کرده‌اند، و به قول فردوسی از این کار بهره دارند. همولایتی عزیزم، سلمان احمدوند، مثل همیشه بی هیچ مزد و منتهی سطر به سطر این ترجمه را از آغاز تا انجام با دقت و وسواس مثال‌زدنی خواندند و ویرایش کردند. ازو کمال تشکر را دارم. عاطفه یزدانی تبار، دانشجوی دیروز و دوست امروزم، با تانی این ترجمه را با متن اصلی مقابله و پیشنهادهای مفیدی عرضه کرد. از او سپاسگزاری می‌کنم. از خانم عاطفه بادکوبد که این متن را نمونه‌خوانی و پیشنهادهای مفیدی ارائه کردند بسیار ممنونم. نقل قول‌های صفحه ۳۰ و ۳۱ برگرفته از ترجمه سعید هنرمند و نقل قول صفحه ۱۹۲ و ۱۹۳ مأخوذ از ترجمه زنده‌یاد دکتر زریاب خوبی است، از خداوند بزرگ برای اولی طول عمر و برای دومی علو درجات مسئلت می‌کنم. متأسفانه فرصت نشد که استاد گرامی جناب آقای دکتر محمود امیدسالار ترجمه فارسی کتاب را از نظر بگذرانند. اما طی تماسی که ناشر محترم با ایشان برقرار کرد، اجازه انتشار ترجمه اثر خود را دادند. از لطف ایشان بی‌اندازه سپاسگزارم.

شکر که این نامه به عنوان رسید

مصطفی حسینی

همدان - تابستان ۱۳۹۳

فهرست

۱	پیشگفتار
۷	مقدمه
۲۵	فصل اول: شاهنامه و اقتدار احتمالی غرب
۵۹	فصل دوم: سفر یک حماسه: تاریخ مختصر انتقال شاهنامه
۹۱	فصل سوم: در وطن: شاهنامه به فارسی جدید
۱۲۳	فصل چهارم: امانتداریِ مفرط: فردوسی و منبع کهنش
۱۳۷	فصل پنجم: چرا شاهنامه؟
۱۴۵	فصل ششم: فردوسی در غبارِ افسانه‌ها
۱۷۳	فصل هفتم: شاعر، شهریار، و زیان
۲۰۷	فصل هشتم: وحدت و انسجام هنری
۲۳۷	فصل نهم: رقابت دو برادر
۲۵۵	فصل دهم: کُشتن دیوها، عزل پادشاهان: داستانِ اکوانِ دیو
۲۶۳	فصل یازدهم: از هوسرانی و برکناری
۲۷۳	نتیجه‌گیری: شاهنامه و استبداد اروپامحوری
۳۰۷	کتابنامه
۳۲۵	نمایه

پیشگفتار

آنچه پیش رو دارید تأملی است درباره شاهنامه، زمینه فرهنگی، و تحقیقات انجام شده در باب آن، هم در ایران و هم در غرب. هنگام تدوین این مقالات در شامگاهان پیری، با خود اندیشیدم که در شاهنامه پژوهی‌های معمول آنچه من با آن، خاصه در زمینه تاریخی و فرهنگی، ساختار، و شخصیت و انگیزه‌های سراینده آن، همدلم بسیار اندک است. به دلیل اختلافات اساسی با بخش عمده این پژوهش‌ها، و برای راه یافتن به جهان شاهنامه و درک بهتر آن بر خود شعر و منابع دست اول تکیه کرده‌ام.

اجازه دهید از دوستان و همکاران بسیاری که به‌سالیان مرا یاری کرده‌اند قدردانی کنم و از محققان برجسته‌ای یاد کنم که به شوق دیدن دوردست‌ها بر شانه‌های رفیع آن‌ها ایستاده‌ام.

در طول سالیان دوستی، و ساعات طولانی و پرثمر بحث درباره ابعاد مختلف سنت‌های روایی و نسخه‌های خطی کتاب‌های داستانی پارسی، استاد محمدجعفر محبوب (۱۳۷۴-۱۳۰۳)، دایرةالمعارف سیار فولکلور و ادبیات پارسی، به من آموخت که زیر و بم این متون را از نو بنگرم. او توجه مرا به نکاتی جلب کرد که در نقطه کور تحصیلات من در غرب واقع شده بود. اگرچه از محضر او نکته‌ها می‌توانستم آموخت، اما مرگ نابهنگامش در سال ۱۳۷۴ به مصاحبت ما پایانی اندوهبار بخشید.

آلن داندس (۲۰۰۵-۱۹۳۴)، استاد بلامنازع فولکلورشناسی روانکاوانه در آمریکا، به من آموخت که در بی‌امور پنهان و ناآگاهانه به فراسوی امور آشکار و آگاهانه بنگرم. او به من آموخت که زمینه اجتماعی و فرهنگی تحقیقات تا چه

اندازه با محتوا و مضمون آن‌ها مرتبط است. از بختِ بلندم بود که توانستم از دانشِ وسیع و نگاهِ نافذ وی تا مرگ ناگهانی‌اش در سال ۲۰۰۵ توشه‌ها برگیرم. در این میان یگانه چیزی که تسکینم می‌دهد این است که او به مرگِ معلمی راستین — هنگام ارائهٔ سمینار تحصیلات تکمیلی در ی. س. برکلی — درگذشت.

استاد فقید علی‌اکبر شهابی (استاد ممتاز دانشگاه تهران)، هنگام دیدارهای مکرر از برکلی، در بحث‌های فنی راجع به ادبیات کلاسیک عرب چشم‌اندازها و افق‌های جدیدی پیش چشمانم گشود. اگر استاد احمد مهدوی دامغانی (استاد ممتاز دانشگاه تهران) نمی‌بود، فقدانِ آن سعید فقید تحمل‌ناپذیر می‌بود. استاد مهدوی دامغانی مرا زیر بال و پر خود گرفت، و حکمتِ سرشار و دانشِ بی‌اندازه‌اش را کریمانه در اختیارم نهاد.

به استاد جلال متینی (استاد ممتاز دانشگاه فردوسی) سختِ مدیونم. او نه‌تنها ظرایف رسم‌الخط کهن نسخ پارسی را به من آموخت، بل در مقامِ سردبیر مجلهٔ ایران‌نامه و بعداً ایران‌شناسی، بخش عمدهٔ نوشته‌های جدلی مرا به فارسی — به تعبیری که او دوست می‌دارد — «تلطیف کرد و زهر آن را گرفت». استاد احسان یارشاطر (استاد ممتاز دانشگاه کلمبیا) و استاد حشمت مؤید (استاد ممتاز دانشگاه شییکاگو) الطاف و نظرات صائب خود را هرگز از من دریغ نفرمودند. دیری‌ست که وامدار نکته‌سنجی‌های پروفیسور مارتین شوارتز (ی. س. برکلی) و پروفیسور شائول شاکد (استاد ممتاز دانشگاه اورشلیم) در باب موضوعات پیشااسلامی هستم. پروفیسور سوزان اسلیموویچ (دانشگاه کالیفرنیا، لس‌آنجلس) و الیوت اُرینگ (استاد ممتاز دانشگاه دولتی کالیفرنیا، لس‌آنجلس) با شکیبایی به رجزخوانی‌های من در ذمّ پیروان دینِ قبیله‌ای «نظریهٔ بدیهه‌سرایی شفاهی» هاروارد — که در کوشش‌هایشان برای تبدیل فردوسی به هومر ایرانی، دست‌کم بر آن‌اند تا بینایی‌اش را ازو بستانند — گوش فرادادند.

سوزان و الیوت همواره بر این موضوع که حاجتی به بسط نکات نیست اصرار ورزیده‌اند. سال‌ها پیش از نظراتِ ارزندهٔ دوستِ فرهیخته‌ام هدا جیسون حین پیاده‌روی‌هایمان، و بعدها در نامه‌ها و ایمیل‌هایش، بهره‌مند شده‌ام. استاد حمید

دباشی (دانشگاه کلمبیا) غالباً سنت‌گرایی مرا با ذهنیت پسامدرن خود آزموده و شیوه‌های دیگری را برای نگرستن به اموری که در پيله‌ای از سنت‌گرایی من تنیده شده، و احتمالاً از نظر من دور مانده، خاطر نشان کرده است. پروفیسور فرانک لويس (دانشگاه شیکاگو) نسخه دست‌نویس مرا به دقت مطالعه و پیشنهادهای صائب و سازنده‌ای عرضه کردند. برخی از آن‌ها را به کار بسته‌ام و کوشیده‌ام در پاسخ به دیگر آراء او نظراتم را روشن‌تر بیان کنم. اگرچه در باب تعدادی از موضوعات با یکدیگر اختلاف نظر داریم، اما ازو به خاطر خواندن دقیق و عالمانه‌اش سپاسگزاری می‌کنم.

با این همه، بیش‌ترین دین را به دو محقق بزرگ، جلال خالقی مطلق (استاد ممتاز دانشگاه هامبورگ) و ایرج افشار (استاد ممتاز دانشگاه تهران)، دارم. هر آنچه در باب تصحیح متون و نسخه‌شناسی آموخته‌ام، مدیون این دو دانشی‌مرد است.

جلال خالقی مطلق، این «آلمانی»ترین پژوهشگر ایرانی، با شکیبایی و صرف وقت بسیار ظرایف و دقایق تصحیح انتقادی متون فارسی را به من آموخت. آیند و روند نامه‌های بلند و گفت‌وگوهای بی‌شمار او طی چهارده‌سالی که سرگرم تصحیح جلد ششم شاهنامه ماندگار او بودم استمرار داشت و چراغ راه من بود. صدها نامه او درباره مشکلات تصحیح متن شاهنامه منبع کم‌نظیری برای نگارش کتاب راهنمایی درباره تصحیح متون فارسی خواهد بود. او جلد ششم شاهنامه تصحیح مرا بیت به بیت از نظر گذراند. تمامی نسخه‌بدلهایی را که ذکر آن رفت مطالعه کرد، و در باب بسیاری از مسائل مشکل‌آفرین با صبری فراتر از آنچه انتظار می‌رفت با من به بحث و گفت‌وگو نشست. همچنین هنگام بیان بی‌پرده نظراتم حوصله شگرفی نشان می‌داد. همیشه چندان مهربان بود که به من اجازه دهد هر جا که مناسب می‌دیدم متن را تصحیح کنم، حتی در مواردی که با نظرات من مخالف بود، تنها پیشنهاد می‌کرد که قرائت‌های دیگر در یادداشت‌های آن مجلد آورده شود. این درجه از سعه صدر انتقادی تنها از بینشی برمی‌آید که محصول دانش فراوان و فروتنی عالمانه است.

از ایرج افشار هنر نگاه کردن به نسخه‌های خطی به‌منزله آثار فرهنگی، و همچنین مهارت تمیز دادن جزئیات مهم از آنچه به‌ظاهر مهم است را آموختم. به‌استثنای دانش وسیع و توانایی تمرکز بر جزئیات مهم، حیرت‌آورترین نکته در باب او این است که در دهه هشتم زندگی‌اش، از کنجاک‌وی طبیعی یک کودک برخوردار بود. او در نگرستن به موضوعات کهن بی‌شک کنجاک‌وتر، پذیراتر، و گشوده‌تر از آنی بود که از فردی در هشتادسالگی انتظار می‌رود. سعه صدر وی به اندازه دانش عظیم و توانایی نامتعارفش در زدودن اعوجاجات فکری و تمرکز بر کُنه مطلب مهابت‌آمیز بود.

هنگام ملاقات‌هایم از ایران با برخی از اعضای مراکز پژوهشی سرزمین مادری‌ام تبادل و تعاطی افکار داشته‌ام. به‌کرات از لطف و فضل پژوهشگران مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی بهره‌مند بوده‌ام. دوست عزیزم، دکتر صادق سجادی، معاون این مرکز و رئیس بخش تاریخ آن، آقای بهرامیان، و دکتر انصاری و دکتر مجیدی و بسیاری از دانشوران این مرکز هرگز نصایح ارزنده‌شان را از من دریغ نکردند. در فرهنگستان زبان و ادب پارسی استاد اسماعیل سعادت و آقای کیهانی کمک‌های شایانی کردند. محقق جوان و مستعد آقای پژمان فیروزبخش تصحیح من از جلد ششم شاهنامه را، با انبوه نسخه‌بدل‌هایش، به‌دقت نمونه‌خوانی کرد. طی مکاتباتمان بنا به پیشنهادهای معقول ایشان برخی از مباحث در باب شاهنامه را اصلاح کردم. خرسندم که طی سالیان مصاحبتمان مصحح قابلی شده است، و امیدوارم که به اندازه من از برخوردهایمان آموخته باشد.

استاد محمدجعفر یاحقی (دانشگاه فردوسی و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب پارسی)، دکتر سجاد آیدنلو (دانشگاه ارومیه)، و خیل عظیمی از پژوهشگران جوان از تهران، شیراز، مشهد، و قم برای دستیابی به نسخه‌های خطی و اطلاعاتی که به‌آسانی در آمریکا در دسترس نبود یاری‌ام کردند. دوست فرهیخته‌ام، آقای مهران افشاری (مرکز دایرة‌المعارف اسلامی ایران)، دانش وسیع خود را در باب سنت فولکلور پارسی و نقالی سخاوتمندانه در اختیارم نهاد.

به شمار دیگری از دوستان و محققان که به هموار کردن تحقیقات من در ایران

یاری رسانده‌اند بسیار مدیونم؛ آقای بجنوردی، رئیس دایرةالمعارف بزرگ اسلامی در تهران، و دکتر اکبر ایرانی، رئیس مرکز میراث مکتوب، دوست عزیزم آقای نادر مطلبی کاشانی، سردبیر فرهیخته نامه بهارستان، مجله بین‌المللی مطالعات نسخه‌های خطی، چاپ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، که در بازتکثیر نسخه‌های خطی فارسی و عربی از کتابخانه‌های مختلف ایران برای من مؤثر بوده است، به گردن من دین ویژه‌ای دارد. همچنین رهین منت دکتر ابهری، رئیس قبلی کتابخانه، و استاد رسول جعفریان، رئیس فعلی آن، هستم. به‌شهادت دوست و دشمن، این دو محقق در طول چند سال ریاست خود دستاوردی بیش از تمامی رؤسای پیشین آن کتابخانه از سال ۱۳۸۵ به بعد داشته‌اند.

بخش عمده تحقیقات من در باب ادبیات پارسی به کمک دو دانشجویم، آقای کارلوس کاریو و خانم لیندا تانگ، به شیوه‌های وصف‌ناپذیر بسیاری امکان‌پذیر شده است. باید از همکارم آقای لارنس وت نیز تشکر کنم. او خوشروییانه پذیرفت که تمام کتاب را بخواند و با دقت و وسواس از عهده آن برآمد. لاری قسمت اعظم روایت را از نو ساماندهی و بسیاری از جملات بلند و مبهم را عملاً فهم‌پذیر کرد. همچنین پیشنهادهای بسیار مفیدی عرضه کرد که به‌نظم تأثیر چشمگیری در بهبود روایت داشت. از این رو، دیگر نیازی به ویراستاری کارگشته یا صبور نبود. روانی و خوشخوانی کتاب حاضر وامدار ویرایش عالمانه لاری وت است و نواقص آن بر ذمه من. از خانم زینب پیری در مرکز میراث مکتوب، که عکس مجسمه فردوسی را برای طرح روی جلد کتاب تهیه کرد، بی‌نهایت سپاسگزارم. زبانم برای قدردانی از کسی که کتاب بدو اهدا شده، همسر عزیزم ترزا پورتیلا امیدسالار، قاصر است. به‌خاطر همه آنچه هست، و همه چیزهایی که طی بیست سال گذشته به خانواده ما ارزانی داشته، زبانم از شدت ابهت، عشق، و ستایش الکن است، تصور اینکه زندگی بی او چون می‌بود، ناممکن است و صادقانه آرزومندم که همیشه اینچنین باد.

مقدمه

تحقیقات علمی، مانند هر چیز دیگر، زمینه خاص خود را دارد. از آنجا که شاهنامه حماسه ملی ایران است — با توجه به تمامی بار معنایی نهفته در واژه «ملی» — تحقیقات اخیر خاصه تحقیقات غربی در باب شاهنامه را می‌توان در چارچوب روابط بین‌المللی ایران با غرب، مخصوصاً با ایالات متحده، در نظر گرفت. شاهنامه‌پژوهی‌های اخیر در آمریکا، از آن رو که در فضای تضاد فرهنگی و تنازع آگاهانه یا ناآگاهانه با ایران سر برآورده است، افسانه‌ها و باورهای غربی را تحکیم می‌بخشد. تصویر تحریف‌شده محققان غربی از ایران کوچک‌ترین شباهتی با ایران واقعی ندارد؛ در واقع این ایران تخیلی است که به مسیر مستقیم نهادهای آموزشی و وسایل ارتباط جمعی اروپا و آمریکا وارد می‌شود.

از آنجا که شاهنامه نمادین‌ترین شیوه بیان ملیت ایرانی است و تضاد بین ایران و ایالات متحده اساساً ملی و استعماری است تا مذهبی یا فرهنگی، تحقیقات آمریکاییان در باب حماسه ملی ایران آشکارا صبغه‌ای ملی‌گرایانه و استعماری دارد. علی‌رغم هر اعتراضی بر خلاف این، هیچ آمریکایی — در داخل و خارج محافل دانشگاهی — نمی‌تواند نسبت به تضاد موجود بین ایران و ایالات متحده بی‌طرف بماند. دانشگاهیان، مانند سیاستمداران و اصحاب مطبوعات، نه تنها فضای غالب فرهنگ خود را بازتاب می‌دهند، بل آن را تعریف می‌کنند و بر آن متمرکز می‌شوند. برنهاد من در این کتاب این است که رفتار ستیزه‌جویانه غرب نسبت به ایران بر ماهیت گفتمان آکادمیک در باب ملی‌گرایانه‌ترین نماد فرهنگی ایران — حماسه ملی آن — تأثیر گذاشته است.

اگرچه ممکن است بسیاری این سخن را به‌آسانی نپذیرند، اما دانشگاهیان

به لحاظ اجتماعی و سیاسی آمادگی بیش‌تری برای تبعیت تا تصدیق آن دارند. قاطبه دانشگاهیان تمایل دارند در چارچوب روح فرهنگی زمانه خود فعالیت کنند. این امر در رفتار آکادمی آلمان در دوران حکومت رایش سوم کاملاً هویداست. دانشگاهیان آلمانی اغلب خود را با مزاج دهر وفق دادند، و تعداد انگشت‌شماری از آن‌ها در حمایت از همکاران، دانشجویان، یا اعضای گروه علیه آزار و اذیت‌های نازی‌ها فعالانه مشارکت کردند.^۱ نورمن ف. کانتور این موضوع را به اختصار چنین بیان می‌کند:

به محض اینکه نازی‌ها به قدرت رسیدند، دانشگاهیان برجسته - فیلسوف معروف مارتین هایدگر در فرایبورگ، آلبرت براخمان مورخ در برلین، و آدولف راین در هامبورگ - به میدان نبرد پا نهادند، و در حمایت از نازی‌ها سخنانی ایراد و دروسی را در دانشگاه عرضه کردند. احتمالاً دیری نپایید که هایدگر از کرده‌اش اظهار ندامت کرد، اما براخمان و راین بر نازی‌سازیِ دروس تاریخ اصرار ورزیدند. راین برای توجیه هجوم نازی‌ها به لهستان و سپس روسیه دروسی ستایش‌آلود و توقع‌آمیز دربارهٔ سنت «خط‌مشی شرقی» آلمان‌ها در قرون وسطا ارائه کرد.^۲

البته، نه آمریکا آلمان نازی است، و نه ایرانیان یهودیان یا کولیان پیش از جنگ اروپا. هیچ تهدید آشکار نسل‌کشی علیه ایرانیان وجود ندارد، اما معانی ضمنی گزینه‌های نظامی روی «میز» استعاری در قالب موجه تحقیقات آکادمیک تداوم می‌یابد. تهدیدهای پیچیده که با بحث‌های شبه‌دانشگاهی موجه جلوه داده می‌شوند در رسانه‌های جمعی آمریکایی و در مطبوعات متحدان آمریکا به وفور یافت می‌شود.^۳ محتاج به گفتن نیست که افکار ضد ایرانی، در داخل و خارج دانشگاه، تقریباً به مدت سی سال رو به افزایش بوده است. بسیاری از دانشگاهیان غربی یا دانشگاهیان بازگشته از غرب به اصل عقیده ایران به منزله یک ملت دائماً حمله کرده‌اند.^۴ طبعاً، اگر ایران «ملت»، در آن معنی که آمریکا و متحدانش است، نیست، بنابراین نه حمله و نه تجاوز به آن را نمی‌توان از نظر قوانین بین‌المللی تجاوز

به حساب آورد. در این جو، جای شگفتی نیست که حماسه ملی ایران نیز مطابق موضع سیاسی غرب از نو ارزیابی شود.

زشت‌ترین ویژگی شاهنامه‌پژوهی در غرب تلاش بی‌وقفه در تبدیل مفاهیم ایرانی و اسلامی به تابعی از مفاهیم «غربی» یا «مسیحی» است. این انقیاد را که به لحاظ سیاسی یا نظامی به دست نمی‌آید می‌توان غیرمستقیم از حیث ادبی کسب کرد. این امر از طریق یک رشته مقایسه‌های نابجا ذیل عنوان «تطبیق‌گرایی» منتشر می‌شود. مفاهیم غربی محضی چون «قرون وسطایی» و «سنت شفاهی حماسه‌سرایی منظوم» در پرتو آوردن آن در حوزه تحقیقات «حماسه تطبیقی» بر شاهنامه تحمیل می‌شود، از این رو آن‌ها حماسه‌ای کاملاً ادبی را تقلیدی از سرودهای خنیاگران دوره‌گرد اروپای قرون وسطا می‌دانند. تمدن کهن اسلامی — و جایگاه شاهنامه در آن — مطابق مفاهیمی از نو تعریف می‌شود که تنها در بافت تاریخ اروپای غربی معنادار است. «قرون وسطایی» تصور کردن ادبیات کلاسیک فارسی، و نتایجی که از این طبقه‌بندی به دست می‌آید، به تحقیر عمده هنر فرهنگ ادبی مشهور، چنان که به تفصیل خواهد آمد، می‌انجامد. قوم‌گرایی ناملموس در این ادعا را که «تمامی موازین باید موازین غربی باشد» به‌سختی می‌توان نادیده گرفت.

شاهنامه‌پژوهی در ایران هم به بلیه تعصب مبتلاست. این امر در ذیل گفتمان مه‌آلود و تحریف‌آمیز ضد عربی، ضد ترکی، و ضد اسلامی بر آن است تا حقایق تاریخی را تغییر یا غلط جلوه دهد. بسیاری از محققان ایرانی، که به تعبیر من به عقده حقارت مبتلا هستند، نیم‌نگاهی به «متفکران هند-اروپایی» دارند تا «شیعیان خاورمیانه». آنان، که از اثرات تجارب و عواطف حقارت و بی‌کفایتی این عقده متأثرند، به انکار کسانی می‌نشینند که در این باب دگراندیش‌اند. این خودتعریف‌گریب به ایرانیانی می‌انجامد — افرادی که از حیث نژادی و سیاسی متنوع‌اند — که در صدند تا خود را به‌عنوان «آریایی»، در مطابقت با مبتذل‌ترین افسانه اروپایی قرن گذشته، معرفی کنند. این میل پوچ تغییر «رنگ» بخش اعظم این نظریه انتقال تاریخ و ادبیات آن‌ها را شکل می‌دهد. تلاش رقت‌انگیز برای تصور بخش «اروپایی» اصطلاح «هند-اروپایی» دیدگاه برخی محققان ایرانی نسبت به شاهنامه را عمیقاً

آلوده کرده است. این امر نگاه خیره‌ان‌ها را به سوی غرب آرمانی سوق می‌دهد، به دور از تاریخ فرهنگی که تنوع شگفت‌انگیز کشورشان ایجاد می‌کند.

در قرن هجدهم، محققان استعماری بریتانیایی به مطالعه حماسه ملی ایران پرداختند و آن را در بافتار تحقیقات هند و اروپایی، که مراحل جنینی خود را می‌گذراند، قرار دادند. نتیجه این تلاش مبارک خلق آثار سترگ فریدریش روکرت (۱۸۶۶-۱۷۸۸)، ژول مول (۱۸۹۶-۱۸۰۰)، و تودور نولدکه (۱۹۳۰-۱۸۳۶) در باب شاهنامه بود. البته، برخی از این محققان بزرگ به همراه فضل خود تعصبات شخصی و فرهنگی‌شان را نیز بدین اثر افزودند. مثلاً، نولدکه بعضاً به چشم استحقار در شاهنامه می‌نگرد. او در سال ۱۹۳۰ در باب اظهار نظر روکرت، که در آن تفاوت بین فردوسی و هومر را در این دانسته است که «... فردوسی از حیث روح و جسم چیزی کم از هومر ندارد»، چنین می‌نویسد:

اجازه می‌خواهم آنچه را در قبال این اظهار نظر در شماره‌های ۱۱ و ۱۵ مجله مطالعات ایرانی گفته‌ام با اندکی تغییر و جزئیات بیش‌تر تکرار کنم: در اینجا عشق به فرهنگ مشرق‌زمین چنان شاعر متخیل را مست کرده که دامن تعقلش از دست رفته است. چنان که پیش‌تر آمد، شاهنامه فردوسی از حیث مضمون به مراتب کهن‌تر از ایللیاد و ادیسه هومر است. دایره محدود تصورات مادی فردوسی را وامی‌دارد که به تشبیهات اغراق‌آمیز روی آورد، مثل وقتی که به این اصطلاح «سرشک خون بارید» جامعه عمل می‌پوشاند و می‌گوید گونه‌ها از اشک خونین سرخ و حتی زمین تبدیل به دریای خون شد! به علاوه، من با این مطلب که شاهنامه فردوسی روح جامع‌تری از کتاب هومر دارد نیز مخالفم. مثلاً بنگرید به احساسات وطن‌دوستی که در ادیسه ابراز می‌شود. نباید بیهوده به دنبال چنین ابیاتی (ابیاتی را از کتاب اول، ۵۸ ادیسه نقل می‌کند) در شاهنامه بود (۸۲-۸۱).

نولدکه، در ادامه، از ملاقات ادیسه با مادرش (ادیسه، کتاب یازدهم، ۲۰۲)، آمدن سگ باوقایی که در پای صاحبش می‌میرد (ادیسه، کتاب هفدهم، ۳۲۷-۲۹۱)،

و صحنه نبرد هکتور و آندروماک ایلیاد نمونه‌هایی را به‌عنوان برتری هومر بر فردوسی ذکر می‌کند.^۵ البته، سلیقه دلیل نمی‌خواهد زیرا ایلیاد و ادیسه هومر از آثار کلاسیک تمدن غرب‌اند. طبیعی است که محقق‌ی اروپایی آن‌ها را برتر از متون شرقی بیابد. بدین ترتیب، ما نیز که از دریچه شرقی به جهان می‌نگریم تکرارها، شخصیت‌پردازی‌های نه‌چندان قوی، ساختار ساده‌تر، و مقیاس بسیار کوچک‌تر حماسه‌های هومر را کهنتر از شعر فردوسی می‌پنداریم.

در جواب انتقاد نولدکه، اجازه دهید صحنه‌ای از شاهنامه را یادآور شویم که فردوسی رویارویی نهایی شاهزاده نگون‌بخت، سیاووخش، را با اسبش، شبرنگ بهزاد، تصویر می‌کند. مطابق این داستان، شاهزاده سیاووخش که سرنوشت خود را پیش‌بینی کرده است ابتدا نزد همسرش می‌رود و در باب مرگ زودآیندش با او سخن می‌گوید، سپس به اصطبل می‌رود و پس از وداعی تأثرانگیز با اسب خود، آن را در طبیعت رها می‌کند. فردوسی این قسمت را با بیتی از تأملات شخصی‌اش می‌آغازد که در ادامه خواهد آمد. به‌علاوه ابیات مربوط به رویارویی اسب و پسر سیاووخش، کیخسرو، را که سال‌ها بعد اسب پدر را می‌یابد نیز خواهیم آورد (ج ۲، ص ۳۴۷، دو. ۵۸-۲۱۴۳؛ ج ۲، صص ۲۸-۴۲۶، دو. ۳۵-۱۱۵):

جهاننا ندانم چرا پروری	چو پرورده باشی چرا بشکری
فرنگیس رخ‌کنده و کنده‌موی	پرازار زو دل پر از آب روی
سیاوش چو با جفت غم‌ها بگفت	خروشان بدوی اندر آویخت جفت
رخش پرز خون دل و دیده گشت	سوی آخر تازی اسپان گذشت
بیاورد شبرنگ بهزاد را	که دریافتی روز کین باد را
خروشان سرش را به بر درگرفت	عذار و فسارش ز سر برگرفت
به گوش اندرش گفت رازی دراز	که بیدار دل باش و با کس مساز
چو کیخسرو آید به کین خواستن	عنانش تو را باید آراستن
از آخر بیر دل به یکبارگی	که او را تو باشی به کین بارگی
دگر مرکبان را همه کرد پی	برافروخت بر سان آتش ز نی
خود و سرکشان سوی ایران کشید	رخ از خون دیده شده ناپدید

سال‌ها بعد، گیو پهلوان به توران زمین سفر می‌کند، کیخسرو و فریگیس را می‌یابد و به همراه آنان رهسپار ایران می‌شود. پیش از ترک توران زمین، شاهدخت به پسرش می‌گوید که بهزاد را با زین و لگام به مرغزار مجاور ببرد که خیل اسبان در نيمروز برای نوشیدن آب بدانجا می‌آیند. فریگیس بدو می‌آموزد که با یافتن بهزاد در میان گلهٔ اسبان خاطرات اسب را از روزهای خوش گذشته زنده کند. گیو شاهزادهٔ جوان را تا مرغزار همراهی می‌کند. به‌باور من، قطعهٔ زیر گواهِ بر خطا بودنِ نولدکه است:

یکی مرغزارست از ایدر نه دور	به یکسو ز راه سواران تور
تو با گیو زین و لقام سیاه	برو بر سوی مرغزاران پگاه
به بالا برایی یکی مرغزار	بینی به کردار خرم بهار
یکی جویبار است و آب روان	ز دیدار او تازه گردد روان
چو خورشید بر تیغ گنبد شود	در خواب راه سپهد شود
گله هرچ هست اندر آن مرغزار	به آبشخور آید سوی جویبار
به بهزاد بنمای زین و لقام	چنو رام گردد تو بردار گام
برو نزد او تنگ و بنمای چهر	بخوان و برو مال دستت به مهر
سیاوش چو گشت از جهان ناامید	برو تیره شد روی روز سپید
چنین گفت شبرنگ بهزاد را	که فرمان مبر زین سپس باد را
همی باش بر کوه و در مرغزار	چو کیخسرو آید تو را خواستار
ورا بارگی باش و گیتی بکوب	ز دشمن به نعلت زمین را بروب
نشست از بر اسب سالار نیو	پیاده همی رفت در پیش گیو
بدان تبدالا نهادند روی	چنان چون بود مردم چاره‌جوی
فسیله چو آمد به تنگی فراز	بخوردند سیر آب و گشتند باز
نگه کرد بهزاد کسی را بدید	یکی باد سرد از جگر برکشید
بدید آن نشست سیاوش پلنگ	رکیب دراز و جنای خدنگ
همی داشت بر آبخور پای خویش	از آنجا که بد دست نهاد پیش
چو کیخسرو او را به آرام یافت	بپوید و با زین سوی او شتافت

بمالید بر چشم او دست و روی برویال بیسود و بشخود موی
لقامش بدو داد و زین برنهاد همی از پدر کرد با درد یاد
چو بنشست بر زین بفشارد ران برآمد ز جای آن هیون گران
به کردار باد هوا بردمید پیرید وز گیو شد ناپدید

در این کتاب، با نگاهی به این موضوعات شاهنامه را بررسی خواهم کرد. به علاوه، باورهای جاافتاده درباره شاهنامه و شاعر فرهیخته آن را، که تمام عمرش را وقف آفرینش و تکمیل آن کرد، به چالش خواهم کشید. پیش از پرداختن به این مباحث اجازه دهید برخی حقایق مقدماتی را برای نامتخصصان، که ممکن است با آن‌ها مواجه شوند، مرور کنم.

شاهنامه حماسه ملی ایران، و تاریخ نژادی آن، بیانگر داستان ایران از اولین شاهان و پهلوانان فرهنگی تا استیلای اعراب بر آن در قرن اول هجری است. شاهنامه، در مقایسه با حماسه‌های اروپایی، حجم چشمگیری دارد. تعداد ابیات آن، تقریباً پنجاه هزار بیت، تقریباً چهار برابر حجم ایلیاد (تقریباً هشت هزار بیت) و ادیسه (تقریباً شش هزار بیت) است. همین حجم چشمگیر، چنان که بعداً خواهیم دید، می‌تواند فهم ساختار کوه‌بیکر و شگفت‌انگیز آن را دچار مشکل کند. شاهنامه را مطابق مشهور به سه بخش اساطیری و حماسی و تاریخی تقسیم می‌کنند. این تقسیم‌بندی، اگرچه مفید است، به‌واقع گمراه‌کننده است: شاهنامه بی‌شک اثر ادبی فاخری است. درست است که شامل اشارات تاریخی است؛ اما در معنی دقیق کلمه، شاهنامه ادبیات است — نه تاریخ. بخش اعظم این شعر، قسمت تاریخی، را نمی‌توان تاریخ به معنای مصطلح آن دانست، لذا به مورخانی که برای تحقیقاتشان از آن بهره می‌برند توصیه می‌شود که هرگز جانب احتیاط را فرونگذارند.

نکته‌ای که در این کتاب به‌کرات مطرح خواهم کرد این است که سراینده شاهنامه شاعری کاملاً فرهیخته است که برای عرضه‌داشت اثری هنری، نه رساله‌ای تاریخی، از یک منبع ادبی واحد استفاده کرد. بنابراین، اهمیت این اثر اساساً به‌لحاظ ادبی است. زمانی که سر ویلیام داوننت (۱۶۶۸-۱۶۰۶)، که بنا

بر ادعا پسر نامشروع شکسپیر است^۶، نوشت: «چه لذتی را از دست می‌دهند ... کسانی که آزادی شاعر را ازو می‌گیرند و او را در غل و زنجیر مورخ به بند می‌کشند»، گویی دربارهٔ فردوسی سخن می‌گفت. توجه به این هشدار برای تمامی شاهنامه‌پژوهان یک فریضه است.

پیش‌تر در باب «حماسه» بودن شاهنامه و اشتغال آن به سه بخش اساطیری و حماسی و تاریخی سخن گفتم. پس اجازه دهید اصطلاح «تاریخی» را، که در این کتاب ما را با آن کاری نیست، کنار بگذاریم و مراد خود از کلمه «حماسه» را روشن کنیم.

در ادبیات فارسی، حماسه گونه‌ای از ادبیات حماسی است که ممکن است به نظم باشد یا به نثر.^۷ وزن حماسه‌های منظوم فارسی در بحر متقارب (فعولن فعولن فعولن فعل) است که وزنی کمی است و بر تکرار هجاهای بلند و کوتاه در مصاریع استوار است. در این مصاریع، که در عروض فارسی بیت نامیده می‌شود، وقفه‌های منظمی وجود دارد. اما درون مصاریع وقفه‌ای وجود ندارد.

- u - - u - - u - - u - u - - u - - u - - u

وزن این مصاریع ثابت است و هر نوع تغییر پذیری در واقع زحیف عروضی تلقی می‌شود. اگرچه مصاریع هر بیت دارای قافیه پایانی است، اما ابیات متوالی مقفی نیستند. قافیه‌بندی در این اشعار مستلزم این است که مصاریع دارای همان قافیهٔ مصراع باشند. با وجود این، تا زمانی که مصاریع در بحر متقارب مستقل باشند نیازی به مقفی بودن نیست. طرح قافیه و مصاریع متوالی ممکن است به قرار زیر باشد: آآ / بب / پپ، و غیره. حروف دوتایی آآ، بب، و پپ نشانگر این است که مصاریع هر بیت مقفی هستند. در زیربیتی از شاهنامه می‌آید^۸:

- u - - u - - u - - u

کنون من ز ترکان جنگ‌آوران فراز آورم لشکر بی‌کران
هدا جیسون گونهٔ حماسه را به سه زیرگونهٔ پهلوانی، اساطیری، و فکاهی

تقسیم می‌کند. حماسهٔ اساطیری ماجراهای ایزدان و دیوان را بیان می‌کند و مضامین آن غالباً دربارهٔ آفرینش جهان است. انوما الیش بابلی، که نبرد بین ایزد مردوک و ایزدانو تیامات را توصیف می‌کند، نمونه‌ای از این نوع حماسه است.^۹ در ادبیات کلاسیک فارسی هیچ نوع حماسهٔ اساطیری وجود ندارد. حماسهٔ فکاهی حماسه‌ای است بدلی که موضوع آن مواجههٔ افراد عادی، اشیا، یا حیوانات در قالب نقیضه‌ای اسطوره‌ای است. حماسهٔ پهلوانی داستان ماجراهای خانوادگی، قبیله‌ای، یا ملی را روایت می‌کند که ممکن است علیه دشمنان واقعی یا تخیلی – دیو و پری – باشد. جیسون خود حماسهٔ پهلوانی را به چهار دسته تقسیم می‌کند: تاریخی، ملی، عشقی، و مذهبی. اجمالاً اینکه، تمامی حماسه‌های کلاسیک فارسی در یکی از زیرشاخه‌های حماسهٔ پهلوانی قرار می‌گیرد. اگر برای سهولت کار از تقسیم‌بندی جیسون استفاده کنیم، می‌توان شاهنامه را نمونهٔ حماسهٔ ملی، بهمن‌نامه را (تقریباً ۴۸۴ تا ۴۸۹) نمونهٔ حماسهٔ عشقی، ظفرنامه (۴۴۳) را نمونهٔ حماسهٔ تاریخی، و علی‌نامه (۴۶۸) را نمونهٔ حماسهٔ مذهبی به حساب آورد.

علی‌رغم عقاید ارسطو دربارهٔ شکل حماسه^{۱۰}، حماسه‌های کلاسیک فارسی یا منظوم‌اند یا منثور. آنچه باید به خاطر داشت این است که هر حماسهٔ معروف پارسی مطلقاً بر اساس یک منبع منثور ادبی کهن است. استاد محمدجعفر محجوب بر این ویژگی اشعار روایی فارسی، به‌طور عام، و حماسه‌ها، به‌طور خاص، تأکید می‌کند. به‌گفتهٔ او هیچ داستانی در ادب فارسی نیست که منظوم باشد و پیش از آن یک نسخه به نثر نداشته باشد، چه این نسخه کتبی باشد چه شفاهی. در هر حال شاعر یا ممکن است شنیده باشد یا اینکه نثر آن در دسترس او قرار گرفته و آن را به نظم درآورده باشد.^{۱۱} به‌علاوه، حماسه‌های فارسی، در قالب نظم و نثر، ممکن است در کنار هم وجود داشته باشند. مثلاً، ما می‌دانیم که شاهنامه‌های منثور متعددی در کنار شعر فردوسی وجود داشته است، و نسخه‌های منثور و منظوم داستان اسکندر هنوز هم وجود دارد.^{۱۲}

در آخرین گریز، اجازه دهید اهم مطالب کتاب را عرضه کنیم. فصل اول عمدتاً به زیر سؤال بردن برخی از مفروضات احتمالی اختصاص یافته که تقریباً به‌مدت

یک قرن بر شاهنامه‌پژوهی حاکم بوده است. مخرب‌ترین این‌ها مجموعه‌ای از مفروضات است که فرهنگ اسلامی کلاسیک را با تمدن اروپای قرون وسطا خلط می‌کند و بر اساس موازین و خصایص تمدن اروپای قرون وسطا درباره فرهنگ اسلامی کلاسیک داوری می‌کند. در باب این موضوع در فصل پنجم به تفصیل سخن خواهم گفت و این مفروضات را از منظر تاریخی، فرهنگی، و تصحیح متون در ترازوی نقد خواهم نهاد. ممکن است بر نگارنده خُرده بگیرید که از سر بی‌دقتی، حوزه شاهنامه‌پژوهی را با خطوط ملی یا فرهنگی دوباره، و فرآنگیزه‌های آگاهانه یا ناآگاهانه برخی از روش‌های محققان غربی را مطرح کرده‌ام. اما به صراحت می‌گویم که تقریباً هر حوزه از مطالعات خاورمیانه، از جمله ایران دوره کلاسیک، که شاهنامه‌پژوهی را هم در بر می‌گیرد، قبلاً دوباره شده است و اکنون نیز چنین است. این حوزه تحقیقاتی دقیقاً نشان‌دهنده تضاد دانش‌گایان و جامعه آمریکاست. کتاب شرق‌شناسی ادوارد سعید، و برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی سامونل ب. هانتینگتون، و کتاب‌ها و مقالات بسیاری از این دست، مدت‌ها قبل از اینکه من به نوشتن این کتاب بیندیشم قبلاً این حوزه را دوباره کرده بودند. شاهنامه‌پژوهان به دو دسته تقسیم می‌شوند. گروه غربی که به شفاهی بودن آن اعتقاد دارند، و گروه «بومی» که آن را شاهکاری ادبی و اثر شاعری فرهیخته می‌دانند. این سخن رؤیای شخصی و زایدۀ تخیل و توهم نیست، بل حقیقتی محض در این حوزه تحقیقاتی است. هیچ‌یک از شاهنامه‌پژوهان متخصص ایرانی شاهنامه را اثری «شفاهی» نمی‌دانند؛ محققان غربی متخصص ادبیات کلاسیک فارسی نیز جملگی منکر ادبی بودن شاهنامه‌اند. بحث من صریح است: محققان در خلأ و در زمینه‌ای برکنده از جزئیات ایدئولوژیک و فرهنگی جوامعشان کار نمی‌کنند. آن‌ها نیز، مانند سایر انسان‌ها، فرآنگیزه‌های آگاهانه یا نیمه‌آگاهانه دارند. این سخن تعصب‌آلود یا جدال‌انگیز نیست. نورمن ف. کانتور در اثر ماندگارش، ابداع قرون وسطا، به تفصیل نشان می‌دهد که چگونه بسیاری از متخصصان قرون وسطای آلمانی، مثل کاسترویچ (یهودی الاصل) و شرام که به نازی‌ها پیوستند، زیر نفوذ روح غالب زمانه، یعنی ملی‌گرایی افراطی، بودند.

ر. هاوارد بلاچ در تک‌نگاشت ممتازش در باب فرشینۀ بایر، نماد فرهنگی غالب اروپایی، وضعیت مشابهی را قدرتمندانه و به‌ترتیب زمان ثبت می‌کند. او سخن مشهور کلاوزویتس - «جنگ تداوم سیلست با ابزاری دیگر است» - را زیرکانه چنین تغییر می‌دهد: «تحقیق تداوم جنگ با ابزاری دیگر است»^{۱۳}.

ما در عصر تضاد بین ایران و غرب زندگی می‌کنیم، جای تعجب نیست که محققان هر دو طرف بر بحث‌ها و تضادها تمرکز کنند. دانشگاهیان چندان هم بی‌طرف نیستند و به‌آسانی بیش از آنچه تصور می‌کنند زیر نفوذ تحولات سیاسی غالب قرار می‌گیرند. این موضوع در سرتاسر تاریخ اتفاق افتاده است. مثال بارز آن بخشی از «سخنرانی مراسم تودیع» مشهور رئیس‌جمهور دوایت د. آیزنهاور بود. به‌گفته هانری ژيرو، استاد دانشگاه مک‌مستر کانادا، آیزنهاور در هشدارش علیه «مجموعه نظامی - صنعتی - دانشگاهی» محققان را نیز گنجاینده بود اما بعداً کلمه «دانشگاهی» را قبل از سخنرانی‌اش حذف کرد. در عبارت نهایی کلمه دانشگاهی غایب بود.^{۱۴} چند سال بعد، در سال ۱۹۶۷، سناتور ج. ویلیام فولبرایت، در سخنرانی‌اش در کنگره، در مجموعه نظامی - صنعتی علیه حضور دانشگاهیان هشدار داد. فولبرایت یادآور شد که مجموعه نظامی - صنعتی ابداعی توطئه‌گرانه نیست؛ صرفاً نتیجه همزیستی «تأسیسات نظامی غول‌پیکر ابدی» با «صنعت و تجارت که دستورات نظامی را اجرا می‌کند» است. فولبرایت از سخن آیزنهاور فراتر رفت، و متذکر شد که جذب دانشگاهیان در این مجموعه اصلاً دسیسه‌آمیز نیست، بلکه صرفاً محصول فرعی ارتباطات فزاینده دولت و دانشگاهیان است. رابطه همزیستی مسالمت‌آمیز بین دانشگاه و دولت «توافقی مصلحتی است، مشروط بر اینکه دانشگاه دانش کاربردی سیاسی دولت را تأمین کند و دولت نیز نیازهای مالی میرم دانشگاه را فراهم آورد»^{۱۵}.

از هنگامی که دخالت دانشگاه در امور نظامی از توسعه تجهیزات نظامی فراتر رفته بود دیرزمانی می‌گذشت. سرانجام امور دانشگاهی نظارت قدرت نظامی را از افسران نظامی گرفت. به‌بیان اندرو ج. باسویچ، راهبرد به قلمرو تبدیل شده است:

از ژنرال‌هایی مثل کرتیس لمی حرف نمی‌زنم که قیافهٔ نخراشیده‌ای داشت و سیگار پشت سیگار می‌کشید، و شاهدِ بمباران تقریباً شصت شهر ژاپن و تخریب کامل هیروشیما و ناگاساکی بود، بی‌آنکه حتی یک شب خوابش آشفته باشد، بل از دانشگاهیان کاملاً تربیت‌شده - افرادی مثل برودی، که پایپون را ترجیح می‌داد، و بزرگ بود و مبادی آداب - سخن می‌گویم. بنابراین، پارچهٔ فاستونی بر پارچهٔ خاکی مسلط است.^{۱۶}

مداخلهٔ شدید دانشگاهیان آمریکا در توجیه و ترویج جنگ‌های جورج د. بوش در خاورمیانه امری مسلم است. در چرخان بین «گروه مشاوران» مثل شرکت راند، مؤسسهٔ هور، مرکز مشاورهٔ روابط خارجی، مؤسسهٔ بروکینگر، مدرسهٔ دولتی کندی هاروارد، و نمایندگی‌های دولتی آن‌قدر مشهور است که از ارائهٔ هرگونه سند و مدرکی بی‌نیاز است.^{۱۷}

ایران و غرب بالغ بر سی سال با هم در تضاد بوده‌اند. دغدغه‌ها و نگرانی‌های آمریکا و بسیاری از متحدان اروپایی‌اش دربارهٔ ایران در برخوردها، تهدیدها، و اعمال پیدا و پنهان ضد ایرانی بازتابیده است. دغدغه‌ها و نگرانی‌های اجتماعی محققانی که دربارهٔ حماسهٔ ملی ایران تخصص دارند، خواه ایرانیان غرب‌زده خواه آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها، در ارزیابی‌شان از این حماسه ریزش می‌کند. برکنار دانستنِ گفتمانِ دانشگاهی مرتبط با این حماسه، نماد اصلی ملی‌گرایی ایرانی، از نزاعی که در باب آن درگرفته، ساده‌لوحانه است. به اعتقاد من، دور نگه داشتن حماسهٔ ملی ایران، یا در واقع فرهنگ ایران، از تضاد توأمان ملی و فرهنگی ناممکن است. من در شاهنامه‌پژوهی غربی نشانی از توطئهٔ مکارانه نمی‌یابم. بل معتقدم این تحقیقات روح فرهنگ زمانه‌ای را که در آن کار می‌کنند، که نه موقعیتی جدید و نه خاصهٔ تعصب‌آمیز است، آینگی می‌کند.

فصل دوم و سوم کتاب دربارهٔ تاریخ شاهنامه است. شاید این فصول فنی‌ترین بخش‌هایی باشد که موافقت‌ها و مخالفت‌هایم را با محققان مشهور، و به تعبیری پایه‌گذاران اصلی شاهنامه‌پژوهی، عرضه کرده‌ام. در فصل چهارم، موضوع وفاداری فردوسی به منبع منثور کهن را مطرح کرده‌ام. در این فصل، برخی از نظراتی را که

در وجود منبع منثور کهن یا میزان اتکای فردوسی به آن تردید کرده‌اند به چالش کشیده‌ام. در فصل پنجم شرح داده‌ام که چگونه محققان داخلی و خارجی، به دلایل سیاسی یا روان‌شناختی، موجودیت و ماهیت منبع منثور فردوسی را تصرف کرده‌اند. در این فصل، درک اخیر غریبان از شاعر ملی ایران به‌عنوان عضو ناشناخته یک سنت حماسی جمعی، نه هنرمندی ذوقمند با قریحه فردی، را زیر سؤال برده‌ام. در فصل ششم به بررسی افسانه‌های تضاد و برخورد شاعر با ممدوح ناشناخته‌اش، سلطان محمود غزنوی (دوران حکومت ۴۲۱-۳۸۷ ق)، پرداخته‌ام. در این فصل، تفسیر دیگری از آنچه را ما درباره جزئیات برخورد فردوسی و سلطان محمود می‌دانیم ارائه می‌دهم. فصل هفتم درباره فردوسی انسان و هنرمند است. موضوع این فصل به چالش کشیدن بازآفرینی‌های تذکره‌نویسانه زندگی نامه شاعر در آثار شاهنامه‌پژوهان و بازتفسیر رابطه او با زبان و فرهنگ فارسی است. در فصل هفتم، زندگی‌نامه‌های ادبی و عرفی فردوسی را از نو ارزیابی می‌کنم و تعدادی از تفاسیر مقبول را به پرسش می‌گیرم که ظاهراً با حقایق معروف زندگانی شاعر در تضاد است.

در بخش دوم (فصل هشتم تا یازدهم) به بررسی متن شاهنامه و وحدت روایی و منطق ساختار روایی آن پرداخته‌ام. در این بخش، داستان‌هایی را که محققان ماهیت تکه‌تکه شاهنامه می‌دانند از نو بررسی کرده‌ام. تحلیل بافتاری این داستان‌ها نقش روایی مهم هریک از داستان‌ها را در جریان کلی حماسه و رابطه ساختاری و مضمونی مستحکم آن‌ها را با داستان‌های قبل و بعد آن نشان می‌دهد. در پایان، فصل آخر (نتیجه‌گیری) است که خطوط مختلف مباحث نگارنده را به هم پیوند می‌زند. نقاط قوت این بحث‌ها هرچه باشد، و قطع نظر از قدرت اقتناعی آن‌ها، امیدوارم حتی اگر نتوانسته باشم جواب‌های جدیدی عرضه کنم، دست کم سؤالات جدید و احتمالاً مفیدی پیشنهاد داده باشم.

